از کوره راه تا قلّه

سیدابوالقاسم حسینی (ژرفا)

)چند و چونی در باره ترجمه(

آغازه

در باره ترجمه بسیار سخن گفته اند و البته هنوز حرف هایی فراوان زده نشده است. از میان سخنان گفته شده، خیلی ها ارزشمند و شنیدنی اند؛ اما ارزش حرف های هنوز گفته نشده، بیش از آنهایی است که گفته شده است. من در این مقاله می خواهم آنچه را در گذر روزگار، در باره ترجمه لمس کرده ام، بازگویم؛ امید که خیری در آن باشد.

مخاطب من در این سخن، همه رهنوردان وادی ترجمه اند - به ویژه مشتاقان دانش و معارف دین و کتاب و سنت عزیز - که عزمشان را جزم کرده اند تا از کوره راه های سخت و پرمخاطره بگذرند و به قله برسند. چندی است به این نتیجه گوهرین رسیده ام که هم در نوشتن و هم در گفتن، باید بیش از قاعده گفتن، به راه بیفتیم و عمل کنیم و دیگران را که به ما و تجربه هامان دل بسته اند، در راه و با عمل، به قاعده ها باورمند سازیم. اکنون نیز بر همین شیوه می نویسم و راه رفتن را بر قاعده گفتن ترجیح می دهم. درست تر بگویم: راه رفتن، خودش، بهترین و مهم ترین قاعده است. اگر برویم و بیفتیم و برخیزیم، بهتر می توانیم به چندها و چگونه ها دست یابیم! به همین سبب است که این مقاله را لبریز از شاهد و گواه می بینید.

و اما شیوه: در این رهنامه، سؤال هایم را مطرح می کنم و همراه خوانندگان می کوشم تا جواب هایی برای آنها بیابم؛ جواب هایی که خودم به تجربه درک کرده ام و احساس می کنم که اگر این درک به درستی انتقال یابد، گرهی از کاری باز می شود.

در همین چند سطر پیش بود که گفتم: «مخاطب من در این سخن، همه رهنوردان وادی ترجمه اند که عزمشان را جزم کرده اند تا از کوره راه های سخت و پرمخاطره بگذرند و به قله برسند.» خوب است از همین جا شروع کنیم؛ یعنی با این سؤال که: کدام کوره راه، کدام قله؟

کدام کوره راه، کدام قله؟

چرا من راه ترجمه را راهی پر از سنگلاخ و دشواری می دانم و رونده آن را همچون کسی می شمارم که در کوره راهی دشوارگذار به سوی بلندایی راه می سپارد؟ چرا آن را مثل کوچه باغی لبریز از بوی شکوفه و نسیم تفرج نمی دانم؛ یا همچون جاده ای در دل دشتی که افتان و خیزان به آبادجایی تن می کشاند؟

پاسخ این سؤال را فقط کسانی خوب لمس می کنند که سالیان سال با ترجمه و دشواری هایش دست و پنجه نرم کرده باشند. گاهی به خودم می گویم: خوشا به حال کسی که در عمرش دو کار نکند؛ یکی ویرایش، و دیگری ترجمه! و از بخت یاری های من آن است که این هر دو کار را در بیشینه ایامی که از حضرت حق اذن نفس گرفته ام، انجام داده ام!

اتفاقا به یک معنا، ویراستار و مترجم با یکدیگر نزدیکی و همگانی بسیار دارند. هر دو باید پرستاری کنند! کودکی، و گاه پیرمردی یا پیر زنی، را - که البته و صد البته بسیار محترم اند - به دست این پرستار می سپارند و به او می گویند: «این را با همه ویژگی هایش، تحمل و مراقبت کن؛ اگر هم بالای چشمش ابرویی پیدا شود، تقصیر تو است؛ خوب، ترو خشکش کن و بعد تمیز و مرتب تحویل ما بده!»(1) کمتر دیده ام کسی به فکر باشد که اصلا نوشته ای شایسته ویرایش کردن هست، یا قابلیت ترجمه را دارد، یا خیر. بیشتر سفارش مهم است و آنچه در پیرامون سفارش می گذرد. آه که غم نان اگر بگذارد...

من توفیق فرنگ گردی نداشته ام؛ اما به اجمال می دانم که همه جا این طور نیست که ویراستار و مترجم همین مقدار که در میان ما رایج است، ارج داشته باشند؛ حال آنکه گاه ارزش کار آنها بیش از نویسنده و محقق است. بگذریم که دو طایفه اخیر نیز در میان ما چندان اقبال پیشه نیستند!

ترجمه چیست؟

به راستی، ترجمه چیست؟ در میان تعریف های مختلفی که برای ترجمه به دست داده اند، کدام یک به واقعیت نزدیک تر است؟

برای پاسخ گفتن به این سؤال، خوب است از لفظ ترجمه آغاز کنیم. ترجمه یعنی: تبیین و توضیح و روشن سازی.(2) و به حق، پیشینیان به درستی، این لفظ را برای کاری که ما آن را بدین نام می خوانیم، انتخاب کرده اند؛ زیرا چنان که بعدا خواهیم دید، از پایه ها - و بلکه پایه اصلی ترجمه - همین است که معنای متن مبدأ را به روشنی توضیح دهد.(3) بدین سان، همه انواع ترجمه که دارای چنین توفیقی نیستند و نمی توانند مفهوم سخن را به روشنی القا کنند، اصولا حتی از لحاظ لفظی نیز ترجمه به حساب نمی آیند. طُرفه آنکه واژه ترجمان - با ضمه تاء که ما در فارسی معمولا به فتحه می خوانیم - نیز از همین روی، بر مترجم اطلاق می شود و به طور مجاز به تعبیر یا کاری گفته می شود که به روشنی بیان کننده حال و وضعی باشد. حتی اینکه در کتاب های شرح حال و سیره، به مجموعه مطالب در باره زندگانی و احوال افراد، ترجمه گفته می شده، نیز ریشه در همین معنای لغتی دارد؛ زیرا ترجمه نگاران و تذکره نویسان بخشی از حیات و سیره و احوال یک تن را می آورده اند تا تبیین سازنده و بازگو کننده حال و وضع او باشد.

آیا ترجمه اصطلاحی با ترجمه لفظی پیوند دارد؟

در اصطلاح نیز ترجمه از همین معنای لغتی پیروی می کند. ترجمه در حقیقت یعنی: بازگرداندن سخنی از زبانی به زبان دیگر، به گونه ای که مفهوم آن سخن را به روشنی بیان و ادا کند. این چکیده همه تعریف هایی است که کوشیده اند تا از ترجمه به دست دهند(4). خوب است همین جا از مثالی قرآنی یاد کنم تا سخن شاداب تر گردد.

از آیات تصویری قرآن سترگ، این است: «و ارسلنا الرّیاح لواقح(5).» در ترجمه های رایج امروزین، این آیه زیبا چنین بازگردانده شده است: «ما بادها را باردار کننده فرستادیم(6).» شاید اگر مترجمی بخواهد قدری سره تر بر ترجمه همین آیه بپردازد، چنین گوید: «ما بادها را به گُشن گیری فرستادیم.» اینها را می توان ترجمه نامید؛ از آن روی که همان مفهوم را بیان کرده اند؛ اما میزان وضوح و روشنی این گونه تعابیر به اندازه این بازگردان امام محمّد غزالی در سده پنجم و ششم - یا: ابوحفص نجم الدین عمر نسفی - نیست: «ما بادها را به دامادی گل ها و درختان فرستادیم(7).» در اینجا، مترجم کوشیده تا روشن ترین مفهوم در حوزه معنایی مورد نظر را برای فارسی زبانان بیان کند. به همین سبب و با ملاکی که برای ترجمه یاد شد، این بیان از ترجمه های دیگر «ترجمان»تر است.

ترجمه با تألیف چه ارتباطی دارد؟

با این مقدمه، می توان گفت که ترجمه در حقیقت نوعی تألیف است؛ زیرا باید به گونه ای ادا گردد و مفهوم را چنان روشن بیان نماید که خواننده بپندارد در محضر متنی به زبان اصلی قرار دارد. اجازه دهید از این سخن روژه کایوا(8) مدد گیرم که در مثالی، ترجمه خوب را تعریف کرده است: «خوب ترجمه کردن آثار شکسپیر یا پوشکین به فارسی(9) یعنی نوشتن متنی که شکسپیر یا پوشکین اگر به جای امکانات زبان انگلیسی یا روسی، امکانات زبان فارسی را در اختیار می داشتند، آن را می نوشتند. پس ترجمه خوب... عبارت است از ابداع متنی که نویسنده اگر زبان مادری اش همان زبان مترجم بود، آن را می نوشت(10).»

با این انتظار از ترجمه، اکنون نوبت به این سؤال می رسد که مترجم چه وظیفه ای دارد. چه کس را می توان مترجم نامید و فرق یک ماشین ترجمه یا نرم افزار رایانه ای که کار ترجمه را انجام می دهد، با انسان مترجم چیست؟

مترجم چه وظیفه ای دارد؟

مترجم کسی است که با حفظ سطوح گوناگون سخن اصلی، آن را به زبان دیگر باز گرداند. حتما خوانده اید و شنیده اید که هر کلام دارای چند سطح است: لفظی، مفهومی، ساختاری، بلاغی، و آوایی.

آیه گوهرینِ «و قیل یا أرض ابلعی ماءک و یا سماء أقلعی...»(11) مثالی بس مناسب برای تطبیق این سطح های پنج گانه است:

1. سطح لفظی: در این سطح، ترجمه یکایک لفظ ها بر رسیده می شود.

2. سطح مفهومی: در این مرحله، مجموعه مفهومی که از این سخنِ ریخته شده در قالب آن کلمات بر می آید، دریافت می گردد.

3. سطح ساختاری: اکنون به ترکیب نحوی جمله عنایت می شود و مترجم می کوشد تا آن مفهوم را با توجه به همین ساختار انتقال دهد.

4. سطح بلاغی: مترجم چیره دست در این مرحله، هنر و توانایی خویش را نمایان می کند. اگر وی بتواند آن مفهوم را در همان ساختار، با حفظ این ویژگی بلاغی که در آیه یاد شده موج می زند - یعنی با حفظ صنعت ها و شگردهای هنری که به شعر پهلو می زند و از آن هم در می گذرد - انتقال دهد، ترجمه را به کاری هنرمندانه بدل کرده است.(12)

5. سطح آوایی: این نیز در حد و اندازه مترجمان هنرور است که زیبایی های آهنگی و ریتمیک این کلام پرطنین و با صلابت را در ترجمه انتقال دهند؛ کلامی که هم ضرب و تاب و تب فرمانی سترگ را دارد و هم شور و حال و لطف غزل را.

ترجمه دارای طیفی گسترده است. کسی که همه این پنج سطح را باز بتاباند، مترجمی هنرمند و توانا است؛ و این توفیق همواره و برای همه کس دست نمی دهد. اما به هر حال، باید در ترجمه، دو سطح نخست، لفظ و مفهوم، به درستی و روشنی انتقال یابد و تا حد امکان، سطح های ساختاری و بلاغی و آوایی نیز حفظ گردد.

اکنون که سخن به ترجمه هنرمندانه کشید، شاید این سؤال در خاطر سبزتان راه یابد که در جنگ میان انواع ترجمه اصولا چگونه باید داوری کرد. از پیش تر شروع کنیم: انواع ترجمه کدام است و در این میان، کدام نوع ترجمه مطلوب به شمار می رود؟

ترجمه دارای چه گونه هایی است؟

در برشماری انواع ترجمه، حرف های فراوان زده شده و هر کس از منظری، ترجمه را به انواعی تقسیم کرده است. از زاویه ای که من به ترجمه می نگرم، ترجمه ها را به دو دسته می توان تقسیم کرد: ترجمه اصولی و ترجمه آزاد.

در ترجمه اصولی، مترجم کار خود را بر پایه اصول و مبانی ویژه ای استوار می کند و به عبارتی، خود را در قید آن اصول می اندازد. این قید و بند، هر چند دست و پای مترجم را می بندد. زمینه پیشرفت او را نیز فراهم می کند؛ زیرا این گونه قید و بند، در حقیقت، قلمرو کار وی را تعیین می نماید و او را از گام زدن در هر وادی و به هر بهانه باز می دارد؛ و این خود، برای پیشرفت و رشد مترجم لازم است.

به این مثال بنگرید:

قرآن کریم می فرماید: «قُل لو کان معه ءَ آلهةٌ کما یقولون إذا لابتَغوْا إلی ذِی العرش سبیلاً.»(13) یکی از مترجمان قرآن کریم، این آیه را چنین ترجمه کرده است: «به این مشرکان بگو: اگر با خدای جهان، خدایان دیگری خدایی می کردند و آن چنان که شما می گویید، کابینه ای تشکیل داده بودند، اعضای کابینه در جست وجوی راهی می شدند که بر خداوند عرش اعلی بشورند تا استقلال خود را باز یابند و در آن صورت، ما شاهد بی نظمی جهان بودیم و ستیز خدایان و جنگ ستارگان را بالعیان می دیدیم(14).»

به عیان می نگرید که این ترجمه کاملا آزاد است. اکنون نمی خواهم در باره اصل چنین سبکی در ترجمه متون وحیانی سخن بگویم؛ اما همین قدر مسلّم است که نمی توان این شیوه را ترجمه نامید؛ چرا که اگر پای جنگ ستارگان و کابینه در این موارد باز شود، ممکن است کار به خیلی جاهای دیگر هم کشیده شود! آن گاه هر کسی به خود حق می دهد که در ترجمه قرآن یا متون دیگر، هر اندازه ذوقش اقتضا کند، از متن سخن اصلی بیرون رود و به حاشیه های غیرضرور بپردازد.

از این فراتر، گاه مترجم به کلی متن مبدأ را کنار می نهد و چیزهایی در ترجمه می آورد که خواننده را به شگفتی وا می دارد. این نیز از شاخ و برگ های همان ترجمه آزاد است. ترجمه منظوم قرآن کریم که در این سالیان، این سوی و آن سوی رواج یافت و با اندوه بسیار، چندان که باید و شاید، دانشوران به نقد آن بر نخاستند و آسیب های فراوان و جدی اش را یاد نکردند، از همین گونه است. در این ترجمه، به ضرورت وزن و قاقیه و نیز به سبب های دیگر، گاه آنچه به زبان فارسی آمده، فرسنگ ها از معنای مطابقی و حتی التزامی آیه قرآن فاصله دارد و تنها بویی از آن برده است. از صدها نمونه اسف بار در این کار چندین و چند بار به طبع آراسته شده! همین یک مثال را بخوانید:

خداوند فرماید: «و قال للذی ظنَّ أنه ناجٍ منهما اذکُرنی عِنْد ربِّک(15).» مفهوم آیه آن است که یوسف(ع) به یکی از دو هم بندش که گمان می کرد آزاد می شود، گفت که وی را نزد خواجه خویش یاد کند. با کمال شگفتی، مترجم از واژه ظن به گمانی نادرست افتاده و آیه را چنین ترجمه کرده است: «چو تعبیر خوابش شنید این چنین / به یوسف مردد بگشت و ظنین(16).»

البته لازم نیست همواره ترجمه آزاد دارای تصرفات و افزوده های باربط یا بی ربط باشد. گاهی ترجمه از لحاظ واژگان با متن تطابق دارد؛ اما چیزی را می گوید که نویسنده اصلا آن را در نظر نداشته است. سبب این گونه رهایی و بی قیدی، معمولا کم دانشی مترجم و تسلط نداشتنش بر متن مبدأ است. این نمونه غریب و عجیب را نظر کنید:

نویسنده ای چنین نوشته است: «التفسیر هو منطقة الخلاف دائما» سطح مفهومی این جمله خیلی روشن است: تفسیر و تلقی از امور، همواره مورد اختلاف و چندگونگی است. اما مترجمی آن را این گونه ترجمه کرده است: «تلقی شخصی همیشه منطقی نیست.»(17) می بینید که سخن نویسنده اساسا چیز دیگری است و تنها شباهت آن با سخن مترجم، در چهار حرف م - ن - ط - ق است!

در باره ترجمه آزاد چه می توان گفت؟

چکیده سخن اینکه به گمان من، اصلا ترجمه آزاد را نمی توان و نباید در شمار ترجمه به حساب آورد؛ بلکه آن را باید نوعی اقتباس آمیخته به شرح و تألیف دانست. اگر این نوع ترجمه رواج یابد و ارج نهاده شود - که با اندوه، گاه چنین می شود - دیگر هنر ترجمه به تفریحی راحت و آسان تبدیل می گردد و هیچ کس از خواندن متن ترجمه شده نمی تواند به این اطمینان دست یابد که نویسنده به راستی چنین مفهومی را اراده کرده است.

ترجمه اصولی چیست و چه انواعی دارد؟

و اما ترجمه اصولی، خود، چند نوع دارد. پیدایش این انواع به حسب اوّلیت و غلبه ای است که مترجم برای یکی از سطوح کلام - که پیش تر از آن یاد شد - در نظر می گیرد. بدین سان، می توان ترجمه اصولی را به این انواع عمده تقسیم کرد:

1. تحت اللفظی. در این نوع، غلبه با سطح ساختاری است؛ یعنی مترجم به ترکیب نحوی متن اصلی کاملا وفادار می ماند، هر معادل را در زیر واژه مربوط در متن می چیند. این گونه ترجمه که بس ماشینی و خشک و تحت اللفظی از آب در می آید، صرفا برای یک مقصود، خوب است: آموختن لغات زبان مبدأ. بیشینه ترجمه های رایج از قرآن کریم در چند دهه پیش، از همین قبیل بودند. این نمونه را بنگرید: «کُتب علیه أنه من تولاه فأنه یضله و یهدیه إِلی عذاب السعیر(18).» در یکی از ترجمه های قرآن این آیه چنین به پارسی بازگردانیده شده است: «نوشته شد بر شیطان و حتم شد که هر که دوست دارد او را، البته او گمراه می کند آن دوست خود را و راه می نماید او را به سوی عذاب آتش برافروخته(19).»

ترجمه تحت اللفظی، هم نارسا است و هم ناکافی. هم خواننده را می رماند و هم چیزی عایدش نمی کند؛ زیرا رنگ و بوی غرابت دارد و در جان مخاطب نمی نشیند.

2. ترجمه مفهومی. در این گونه، مترجم به سطح مفهومی غلبه می بخشد و از سطح لفظی تا حد فراوان غفلت می ورزد؛ به گونه ای که گاه خواننده نمی تواند از آن، پلی به سوی متن مبدأ بزند. این کار واکنشی است در برابر نوع اول؛ آن تفریط است و این افراط. در آن، حق زبان مقصد نهاده نمی شود و در این، حق زبان مبدأ. به این نمونه عنایت کنید:

امام امیر المؤمنین(ع) فرموده است: «الناس بامرائهم أشبه منهم بآبائهم.»(20) در کتابی، این حدیث چنین ترجمه شده است: «مردم در روش های اخلاقی و صفات اجتماعی، به حکومت های خود بیشتر شباهت دارند تا به پدران خویش.»(21) پیدا است که امام(ع) از امیران و حاکمان سخن گفته و نه از حکومت ها؛ اما مترجم، بدون پایبندی به این لفظ، ترجیح داده که واژه حکومت را به کار گیرد و احتمالا می خواسته مفهومی کلی تر را القا کند.

ترجمه مفهومی معمولا برخاسته از کم دانشی یا بی توجهی مترجم نیست. بلکه با نوعی عنایت و توجه همراه است؛ اما از آنجا که از حوزه لفظ بیرون می رود، نمی تواند از عهده متن مبدأ برآید و به خواننده تضمین نمی دهد که نویسنده متن مبدأ لزوما همین را اراده کرده است. پس ترجمه مفهومی را باید ناکافی قلمداد کرد؛ اگر چه معمولا به اندازه ترجمه تحت اللفظی رماننده و آزارنده نیست.

3. ترجمه معتدل. مترجم دراین گونه ترجمه که من آن را تنها نوع امانتدارانه ترجمه می شمارم، میان سطوح گوناگون کلام اعتدال را رعایت می نماید و هیچ یک را فدای دیگری نمی کند. تنها در این گونه ترجمه - البته اگر با مهارت و چیره دستی صورت یافته باشد - خواننده می تواند یقین یابد که دست کم اصل مراد نویسنده و گوینده زبان مبدأ را دریافته است.

در ترجمه معتدل، سطح لفظی تا آنجا حفظ می شود که مخاطب بتواند برابرِ هر واژه زبان مبدأ را در برگردان پارسی بیابد و در عین حال، کنار هم چینی این واژگان چنان با بافت و آهنگ زبان ما سازگار و همنوا می گردد که مخاطب هرگز خود را با زبانی غریبه روبه رو نمی بیند. نیز آوا و ضرب آهنگ و مایه های بلاغی و شیوایی سخن نیز تا حد ضرورت حفظ می گردد، یعنی تا حدی که مخاطب در آن، تصنع و تکلف نیابد. به این نمونه ها از ترجمه آیات نورانی وحی بنگرید که آن مفاهیم والا و گوهرین چگونه در ظرف زبان پارسی، به روانی و زلالی ریخته شده و حق هر یک از سطوح یاد شده تا حد امکان و ظرفیت زبان ما - که از توانمندترین زبان ها برای انتقال مفاهیم معرفتی است - در آن ادا گشته است:

«و کسانی که کافر شدند، کردارهاشان چون سرابی است در بیابانی هموار که تشنه آن را آب پندارد تا چون بدانجا رسد، چیزی نیابد و خدای را نزد آن یابد که حساب او را تمام بدهد؛ و خدا زود حساب است(22).»

«و شاعران را گمراهان پیروی می کنند. آیا ندیده ای که آنان در هر وادی ای سردر نهند و سرگشته می روند؟ و می گویند آنچه نمی کنند؟ مگر آنان که ایمان آورده، کارهای نیک و شایسته کرده، خدای را بسیار یاد کردند و پس از آنکه ستم دیدند، داد ستاندند؛ و کسانی که ستم کردند، به زودی بدانند به کدام بازگشتگاه باز خواهند گشت(23).»

گفته اند که تعرف الاشیاء بأضدادها؛ و راست گفته اند. لطف و دقت این ترجمه، خوب در نظر نیاید، مگر پس از آنکه ترجمه ای در حال و هوای ناخواستنی دیگر، در کنارش دیده شود؛ مثلا در همین آیه که گذشت:

«و شاعران را متابعت می کنند زیانکاران و سفیهان. آیا نمی بینی که در هر وادی ای از فنون کلام سرگردانند؟ و شعرا می گویند آنچه را که نمی کنند. مگر مؤمنین آنها که عمل نیکو کردند و ذکر خدا بسیار کردند که شعرگویی از یاد خدا بازشان نداشته، انتقام کشیدند از مشرکین برای پیغمبر و مؤمنین بعد از اینکه ظلم کرده شدند به هجو کردن مشرکین ایشان را. و به زودی بدانند آنان که ظلم کردند به کجا باز خواهند گشت که آن دوزخ است(24).»

سخن در باره انواع ترجمه را به همین مقدار کافی می شماریم و مجال باقی مانده را به عنوانی دیگر می پردازیم که روندگان راه ترجمه را بسیار مفید تواند بود؛ یعنی بحث از فرایند ترجمه.

ترجمه چه فرایندی را پشت سر می گذارد؟

مترجم باید از کجا آغاز کند؛ چه راهی را باید بپیماید؛ و در کدام منزل باید بارش را بر زمین بگذارد؟ این، سؤالی حیاتی است که هر مترجمی باید آگاهانه و باحوصله و به تناسب حال و وضع خویش به آن پاسخ گوید و سپس گام در این مرحله نهد. گفتم: به تناسب حال و وضع خویش. می پرسید: مگر حال و وضع افراد در این روند و فرایند اثر دارد؟ پاسخ این است که اصولا در بحث های روشی، نمی توان نظری جزم ناک و بی انعطاف داشت و آن را برای همگان در خور و بایسته دانست. باید دید هر کس در کدام طراز از دانش، توان، ذوق، احساس، و دریافت قرار دارد و خودش را با کدام شیوه بهتر می تواند همراه و همساز سازد. با این حال، می توان فرایندی تقریبا عام را برای کار ترجمه پیشنهاد کرد و از هر کس خواست که این فرایند را به تناسب حال خویش، جامه عمل پوشانَد:

1. قرار گرفتن در فضای سخن

یکی از دردسرهای بسیاری از مترجمان ما، از هر زبانی به هر زبانی، آن است که بیشتر به سفارش عمل می کنند تا به عشق! نتیجه آن است که زمانی معین با بهره وریِ از پیش تخمین زده شده برای کار ترجمه، تعیین می شود. راحت تر بگویم: کنترات! تألیف و ترجمه و ویرایش کنتراتی، زبان ،ما را به آستانه جان سپردن کشانیده است. آی آدم ها که در ساحل نشسته...!

چگونه می توان به متن نزدیک شد؟

مترجم در گام نخست، باید از شتاب زدگی دوری کند و خود را با حوصله به متن نزدیک کند. ترجمه دست کمی از مغازله ندارد. باید اندک اندک نزدیک شد و آرام آرام کام گرفت. مترجمی می تواند از اثر کام گیرد که اصول مغازله را خوب رعایت کند.

برای نزدیک شدن به متن، باید در فضای آن قرار گرفت و پس از ورانداز کردن سراپای آن - بخوانید: مطالعه فهرست و سرعنوان ها و تصفّحِ متن - خود را به ساحت آن نزدیک نمود. مطالعه همه اثر و اندیشیدن در بخش های اندیشیدنی اش، تنها راه مجاورت کامل و هماغوشی با آن است. چگونه می توان به ترجمه اثری دست زد، بی آنکه پیش تر با آن مجاور و هماغوش شد؟

تأکید می کنم که مراد، فقط مطالعه و قرائت نیست. معمولا از قرائت تنها، این هماغوشی برنمی آید. باید اثر را با حرص و ولع و عشق خواند و دلبرانه در آن نگریست. باید آن را جرعه جرعه نوشید. باید آن را لمس کرد. این کار البته چند روزی از مترجم محترم وقت خواهد گرفت؛ اما در عوض، او را از شتابزدگی ها و غفلت ها و کارافزایی های بسیار نجات خواهد داد. مثالی بسیار ساده می آورم: کسی که اثری در تاریخ اسلام را در دست ترجمه دارد، اگر همه آن را از صدر تا ذیل به دقت نخواند و درک نکند و حوادث و صحنه هایش را لمس ننماید، در موارد فراوان برای شخصیت یا رویدادی، ویژگی هایی ذکر می کند که پس از مطالعه همه اثر در می یابد آن ویژگی ها مراد نبوده است. آن گاه، ناچار می شود به ابتدای کار برگردد و یکایک این موارد را بازرسی نماید و آنها را یکدست و هماهنگ سازد!

پیدا است که این مطالعه پیشینی، هنگامی مترجم را به مقصد و مقصود می رساند که با تأملات پیرامونی همراه باشد. مثلا کسی که در همان موضوع پیش گفته به ترجمه مشغول می شود. هنگامی که به تعبیر «صاحب البرید» بر می خورد، اگر ساده از آن بگذرد و همه جا کلمه ای همچون نامه رسان به جای آن بگذارد، ممکن است در مواردی، معنایی خنده آور پدید آورد؛ مثلا در آنجا که همین تعبیر به معنای جاسوس است، یا آنجا که مراد، هشام صاحب البرید از جمله راویان حدیث از امام صادق(ع) است.(25) از همین قبیل است این اشتباهِ چندین بار تکرار شده که: امام حسین(ع) پیش از حرکت به سوی کربلا، استخاره نمود! و این اشتباه از آنجا ناشی شده که مترجم نخست، و مقلدان بعدی(26) با تعبیر استخاره (= طلب خیر از خداوند) در متون تاریخی برخورد نداشته اند، یا در آن دقت نورزیده اند.

پس لازم است که مترجم با این مطالعه پیشینی، خود را در فضای متن قرار دهد و با تعبیرها و اصطلاح ها و چم و خم های آن قلمرو انس و مؤاخات یابد؛ و گرنه، مطالعه صرفا برای آشنایی با سبک و زبان نوشته، کافی نیست.

2. دریافت سطح های پنج گانه سخن در متن مبدأ

در این مرحله، مترجم به تحلیل لغوی، دستوری، بافتی، زیباشناختی، و آهنگیِ کلام می پردازد تا بتواند به ترتیب، سطوح لفظی، ساختاری، مفهومی، بلاغی، و آوایی آن را باز شناسد و بدین ترتیب، خود را به درون آن راه دهد. اگر مرحله نخست، در حکم تحقیقات و جمع آوری اطلاعات باشد، این مرحله را می توان به منزله ورود به میدان عملیات دانست. در همین گام است که مترجم باید همه بار خویش را بربندد و هرگونه غفلت در این مرحله، آثاری بس سنگین دارد و در مراحل دیگر معمولا قابل جبران نیست. خوب است باز هم مثالی ساده بزنم:

نویسنده ای گفته است: «ثواب قرائة سورةِ لم یکن فی القرآن.» و مترجمی در بازگردان آن نوشته است - نه؛ اجازه دهید پیش از نقل این ترجمه، به تحلیل ساختاری این عبارت بپردازیم - می بینید که در سطوح دیگر، ویژگی ممتازی در این عبارت نیست - آیا باید به سوره، تنوین داد؟ آیا باید آن را با کسره خواند و به عبارت بعد اضافه کرد؟ آیا لم یکن صفتی برای سوره است یا اسم خاص است؟ اگر این تحلیل آگاهانه و در همین مرحله صورت نگیرد، ممکن است اشتباهی بس خنده آور صورت پذیرد که از قضا، این مترجم مرتکب آن شده است. با عنایت به مذکر بودن فعل لم یکن می توان فهمید که در تحلیل ساختاری، نمی توان و نباید به سوره تنوین داد و لم یکن را صفت آن دانست؛ بلکه باید به دنبال راهی بود تا لم یکن اسم خاص قلمداد گردد. با اندکی تأمل معلوم می شود که لم یکن نامی مشهور برای سوره بیّنه در قرآن کریم است که از سر آغاز آن برگرفته شده است. اکنون می توانید حدس بزنید که مترجم این عبارت را چگونه معنا کرده است؟ آری؛ وی چنین نوشته است: «پاداش خواندن سوره ای که در قرآن نیست.» و از خود نپرسیده که سوره ناموجود در قرآن، چگونه قرائت شدنی است تا پاداشی داشته باشد؟ و ترجمه صحیح چنین است: «پاداش قرائت سوره بیّنه در قرآن.»

در موارد فراوان، نفهمیدن معنای درست یک واژه ممکن است سرنوشت متنی را تغییر دهد و به کلی، مفهوم آن را دیگرگون سازد. اینجا است که فرق مترجم دقیق و امین با مترجم شتاب ورز و ناامین دانسته می شود. مراجعه به فرهنگ های اصیل، آن هم با حوصله و تأنی، و نیز ضمن دقت ورزی در قرائن و نشانه های پیرامون سخن، بسیاری از مشکلات ترجمه را حل می کند. در همین قلمرو، به مثالی اسف انگیز عنایت کنید:

خزیمة بن ثابت انصاری، مشهور به ذوالشهادتین، در نبرد جمل چنین سروده است: «لیس بین الانصار فی جحمة الحر/ ب و بین العداة الاالطعان//و قراع الکماة بالقضب البی/ ض اذا ما تحطّم النیران.» مترجمی در بازگردان این دو بیت چنین آورده است: «در شدت جنگ میان انصار/ و دشمن، جز نیزه حاکم نیست/ با شمشیرهای درخشنده، زمین را/ از قارچ ها می روبیم، هنگامی که نیزه های سخت درهم آویزند.» این بزرگوار از خود نپرسیده است که در میدان نبرد جمل، قارچ چه کار می کند؟ آیا در آن سرزمین قارچ می روییده است؟ آیا به فرض رویش قارچ در آن مکان، بلاغت اقتِضا می کند که شمشیرها روبنده قارچ ها باشند، حال آنکه قارچ در پایین ترین سطح زمین است و شمشیرها در پیش رو یا فراز سرها به چکاچاک مشغول اند؟ با مراجعه ای ساده، اما حوصله ورزانه، به کتاب لغت معلوم می شود که مترجم میان دو کلمه به اشتباهی سترگ افتاده است: کَمْأه جمع کَمْ ء است به معنای قارچ ها؛ و کُماة جمع کَمیّ است به معنای دلیران و زره پوشیدگان. جناب خزیمه مشغول روبیدن قارچ ها نیست؛ بلکه جنگاوران رقیب را درهم می کوبد، با آنکه زره بر تن دارند. اگر مترجم شتاب نمی ورزید، هم معنایی غریب بر نمی انگیخت و هم ناچار نمی شد قرع را که معنای درهم کوبیدن دارد، به روبیدن تغییر دهد.

در همین مرحله، باید یکی از دشواری های رایج ترجمه از زبان عرب را یاد کرد؛ و آن، وجود مرادف های فراوان است. مترجم چیره دست کسی است که در برابر هر واژه زبان عرب، برابری خاص در فارسی بیابد. به ویژه آن گاه که نویسنده چندین و چند صفت یا قید تا تعبیر مشابه را در کنار هم آورده و مثلا در ستایش از عالمی، برایش هفت صفت کنار هم چیده که قلمروی یگانه دارند و تنها با دقت و مراجعه به فرهنگ های اصیل و معتبر، نه فرهنگ های عربی - فارسی رایج امروز، می توان برای هر کدام معادلی برگزید که از دیگری ممتاز و جدا گردد.(27)

3. انتقال سخن در سطوح یاد شده، با حفظ ساختار و ویژگی های زبان مقصد

در این گام، مترجم همه هنر خویش را در زبان مقصد به نمایش می نهد. همین جا است که اگر وی بر زبان مقصد مسلط و از ریزه کاری هایش آگاه نباشد، کار دست خویش می دهد و خوانندگان را نیز به زحمت می افکند. همین جا است که بسیاری از ترجمه ها به شدت رنگ و بوی متن خارجی را دارد و مثل غذای سرشار از ادویه هندی دل اندرون آدم را می سوزاند. همین جا است که گاهی خواندن متنی به زبان اصلی، خواننده را بسیار راحت تر به مقصود و مقصد می رساند.(28)

هنر مترجم در چیست؟

در این مرحله، مترجم باید هنرمندی نشان دهد و همه جان و روح خویش را به دو نیمه تقسیم کند؛ نیمی را صرف متن مبدأ سازد و نیم دیگر را صرف متن مقصد؛ و هیچ یک را فدای دیگری ننماید. اما در عین حال، همواره باید به یاد داشته باشد که اثر او را خوانندگان زبان مقصد می خوانند که چه بسا از زبان مبدأ هیچ آگاهی ای نداشته باشد. اگر مترجم در موارد کلیدی، همان واژه های زبان مبدأ را در ترجمه بیاورد، چه هنری کرده است؟ ترجمه کردن موارد ساده و گریختن از موارد دشوار، خیانتی است که برخی از مترجمان ما بدان عادت کرده اند. گاه در تطبیق ترجمه ها که در این ده سال اخیر، بخشی از زندگی مرا تشکیل داده، دیده ام که حتی برخی از مترجمان نام آور به چه سادگی، بدین خیانت تن داده اند و کلماتی، و حتی گاه جمله و جملاتی، را به باد فراموشی سپرده اند؛ زیرا می دانسته اند که ترجمه آنها بس رنج و زحمت دارد! در موارد فراوان نیز مترجمان ما عادت کرده اند که همان واژه متن مبدأ را حفظ کنند و خود را از رنج تفکر و تأمل وارهانند. کسی که متنی از تاریخ اسلام را می خواند و به عبارت شرطة الخمیس بر می خورد، چه گناهی کرده که باید جور ناآگاهی یا بی حوصلگی مترجم را بکشد و خودش به این در و آن در بزند تا معنای این عبارت را دریابد؟ این، وظیفه مترجم است که با رنج و زحمت، برابری مناسب برای این عبارت بیابد؛ و اگر نیافت، دست کم آن را توضیح دهد.

4. تطبیق و بازخوانی و ویرایش همه متن ترجمه شده

از بایسته ترین کارها برای مترجم آن است که همه متن ترجمه - تأکید می کنم: همه متن ترجمه - را با دقت و کلمه به کلمه بخواند و این کار را دست کم یک هفته پس از اتمام ترجمه، انجام دهد؛ یعنی اجازه دهد تا ذهنش هوایی بخورد و ازگیر و دار عادت درآید و در خنکای تأمل و اندیشه، دیگر بار به سراغ آن رود. آن گاه بنشیند و به منزله خواننده ای دقیق و سخت گیر یا منتقدی زیرک و ظریف، ترجمه خود را موشکافی کند. قطعا بسیاری از عیب ها و کاستی ها که ممکن است بعدا مایه شرمساری و آبروریزی شوند، در همین تطبیق و بازخوانی فرادست وی می آیند. بدین سان، هم آبروی او پاس داشته می شود و هم حق دو زبان و دو فرهنگ ادا می گردد.

چرا و چگونه باید ترجمه را بازخوانی کرد؟

در این مرحله، حتما باید مترجم به متن مبدأ نیز دیگر بار نظر کند و موارد دست انداز را با متن اصلی مقابله و تطبیق نماید. چه بسا گاه غفلت از یک تنوین کوچک کار دست او داده باشد! در این جا، مترجم باید خودش را به جای متوسط خوانندگانش بگذارد و اگر هر جا ابهام و قصوری در انتقال مطلب دید، با دقت و ظرافت به تبیین آن در خود ترجمه بپردازد و البته اگر لازم شد، به شرح و پانویس و پی نوشت نیز روی آورَد.

کاری که در این گام بسیار ضرورت دارد و با اسف، بسیاری از مترجمان متون معرفتی از آن غفلت می ورزند، زدودن نقطه های سیاه است. درست است که مترجم توانا در گام نخست و پیش از آغاز فرایند ترجمه، با تأنی کافی به انتخاب متنی مناسب دست می زند؛ اما همان متن که در مجموع شایسته انتقال فرهنگ است، باز شاید نقطه های سیاهی داشته باشد. هر چیز که با فرهنگ و عقاید و زیر ساخت های فکری صحیح سازگار نباشد. نقطه سیاه است و باید آن را از ذهن خوانندگان زدود. در اینجا، مترجم با دو راه رو به رو است:

یک. گاهی متن مبدأ ضمن برخورداری از شرایط ترجمه، دارای نقاط سیاه فراوان است؛ به گونه ای که ترجمه آن به همان شکل مستلزم افزودن توضیحات و پانوشت های بسیاراست که کار را از حد ترجمه بیرون می برد. در این حال، بهترین کار، گزینش و اقتباس از متن اصلی است. البته این کار از خود ترجمه بسیار سخت تر است و در حقیقت، نوعی ترجمه - تألیف به شمار می آید. در این صورت، حتما مترجم باید به نکات و نقطه های یاد شده اشاره کند تا خوانندگان به اجمال، با دیدگاه های نویسنده آشنا گردند و در تشخیص اندیشه و راه او دچار اشتباه نگردند. روشن است که تفاوتی از زمین تا آسمان است میان این کار و آن کار دیگر که برخی می کنند؛ و آن عبارت است از انتخاب قسمت های راحت و سهل یک متن و ترجمه نمودن آنها و فرار از بخش های سخت و پردردسر، به نام اقتباس و ترجمه.

دو. گاه نیز مترجم با متنی رو به رو است که جسته و گریخته دارای آن نقطه های سیاه است. در این حال، ترجیح دارد که مترجم امانت را به دقت رعایت کند و همه آن نکته ها و نقطه ها را نیز بیاورد؛ اما با توضیحات لازم و مختصر به زدودن آن نقطه ها از ذهن خواننده بپردازد. مترجم هرگز نباید گمان کند که النقال کالبقال! اولا ترجمه صرفا نوعی نقل نیست و ثانیا چه کسی گفته که نقل کننده از هر مسؤولیتی مبرا است؟ نقل مطلب نادرست هم نوعی شرکت و همراهی در انتقال آن نادرستی محسوب می شود. مترجم باید همان قدر که در انتقال مطلب نویسنده امانت به خرج می دهد، در حفظ میراث ها و ارزش های اصیل هم امین و دقیق باشد.

آن چه بر قلم آمد، بخشی ناچیز از حرف های گفته و ناگفته در باب ترجمه، به ویژه در قلمرو ترجمه متون معرفتی بود. امید است اهل معرفت از آن کامی برگیرند و ناکامروایی هایش را به نیت اصلاح گوشزد نمایند.

1. از شباهت ویراستار و مترجم با پرستار گفتم؛ یادم آمد از ماجرایی لطیف که در همین قرن بیست و یکم رخ داده و یادگردان آن، دوستی است دانشور که در صداقتش تردید ندارم. می فرمود: «روزی یکی از عالمان به من متفلفن (!) شد و گفت: فلانی! به تازگی کتابی نوشته ام؛ لطفا زحمت بکش و آن را برایم پرستاری کن!» و معلوم است که منظورش ویرایش اثر ارجمندش بوده و به اشتباه لپی - یا لبّی! - این دو واژه را با هم خلط کرده است. حالا او از این پرستاری چه انتظاری داشته، خود حکایتی دارد!

2. انیس ابراهیم، و... المعجم الوسیط، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سوم، 1367، ماده «ترجم».

3. در نظم و نثر پارسی نیز از دیرباز، ترجمه و ترجمان (= مترجم) در همین معنا به کار رفته اند. هیچ گوینده ای بیش از فردوسی بزرگ، واژه ترجمان را به کار نگرفته است. نمونه را بنگرید به: «یکی ترجمان را زلشکر بجست/ که گفتار ترکان بداند درست،» نیز مولانا در آغاز غزلی بس ظریف و امروزین گوید: «آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن/ آینه صبوح را ترجمه شبانه کن» نظامی هم سروده است: «بفرمود تا فیلسوفان همه/ کنند آن چه دانش بود ترجمه.» و این کاربرد در همین حوزه معنایی و بی هیچ تفاوت ادامه داشته تا روزگار ما و نزدیک آن. اختر چرخ ادب، پروین، گوید: «به رنگ ظاهر اوراق ما نگاه مکن/ که ترجمان بلیغ هزار معناییم.»

4. برای آشنایی با برخی از این تعریف ها، بنگرید به: در باره ترجمه (برگزیده مقالات نشر دانش): بحثی در مبانی ترجمه، علی صلح جو، مرکز نشر دانشگاهی، اول، 1365، صص 37-53.

5. حجر/ 22.

6. مجتبوی، سیدجلال الدین، ترجمه قرآن حکیم، حکمت، دوم، 1376.

7. جواهر القرآن، به کوشش سیدحسین خدیو جم، بنیاد علوم اسلامی، 1360.

8 . Roger Caillois .

9. در متن اصلی بوده: به فرانسه، ما برای آنکه معنا را روشن تر بیان کنیم، این خرده تصرف را در آن نمودیم؛ به پیروی و استفاده از ابوالحسن نجفی.

10. نجفی، ابوالحسن، درباره ترجمه: مسئله امانت در ترجمه، ص 14.

11. هود/ 44. سخنوران ما از دیر باز تا امروز این آیه را از شاهدهای شیوا سخنی و بلاغت کتاب خداوند دانسته اند؛ از جمله سنایی در این بیت: «در کتاب ایزد دانا که وحی مطلق است/ کی بود تبت یدا چون قیل یا ارض ابلعی؟»

12. همین جا خوب است اشاره کنم که ترجمه هم مثل بسیاری کارهای دیگر، از جمله نویسندگی، فنی است که می تواند تا مرز هنر پیش رود. تفاوت است میان نویسایی و نویسندگی: نویسایی یعنی از فن نوشتن بهره داشتن؛ اما نویسندگی یعنی از هنر نوشتن بهره بردن. شاعری با عنایت به کمال پیامبر بزرگوار (ص) به همین معنا اشاره کرده است: «اگر بودی کمال اندر نویسایی و ناخوانی/ چرا آن حجت حق نانویسا بود و ناخوانا؟»

13. اسراء/42.

14. بهبودی، محمّدباقر، معانی القرآن، انتشارات ناصر خسرو.

15. یوسف/42.

16. مجد، امید، ترجمه منظوم قرآن مجید، ناشر: امید مجد، چ سوم، 1377.

17. کیلانی، نجیب، قهرمانان شمال، ترجمه محمّدعلی عسکری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368، ص 9.

18. حج/4.

19. یاسری، محمود، ترجمه قرآن مجید، اسلامیه، نیازمند تنبیه نیست که این گونه ترجمه ها در دوری بخشی از نسل نو از قرآن کریم و متون دینی تأثیری بسزا داشته است. قیاس کنید با سخن سعدی: «گر تو قرآن بدین نمط خوانی/ ببری رونق مسلمانی.»

20. بحارالانوار (17/129).

21. فرید، مرتضی، الحدیث (روایات تربیتی)، ج1، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، دوم، 1364، ص 240.

22. مجتبوی، سیدجلال الدین، ترجمه قرآن حکیم. مرا این گمان است که ترجمه ای از قرآن کریم بدین پاکیزگی و زیبایی و امانت نگاه داری و بلاغت نیست. البته هستند آثاری که در برخی از این عناصر، بر این ترجمه پیشی دارند؛ اما در مجموع، برتری از آن همین اثر است که خداوند، مترجم دانشورش را در باغسار فردوس خویش برخوردار و بهره مند فرماید!

23. شعراء /224-227. همان ترجمه.

24. یاسری، محمود، ترجمه قرآن کریم، می بینید که افزون بر نازیبایی و چندین کاستی دیگر، اصولا در این ترجمه مطالبی آمده که در آیه هیچ نشانی از آن نیست. کاش روزی - البته پیش از ظهور مبارک مولانا الحجة (عج) - فرا رسد که ترجمه قرآن و آثار گرانسنگ اولیای دین، از چنگ چنین غفلت هایی رهایی یابد و دستگاهی به کفایت و شجاعت، متولی بررسی و تطبیق این گونه آثار گردد.

25. از شما چه پنهان که برخی مترجمان همین کار «بدبد» را کرده اند!

26. ای دو صد لعنت بر این تقلید باد! بسا اشتباهات رایج در ترجمه ها که فقط به سبب تقلید محض، از یکی به دیگری راه یافته است.

27. برای مترجمانی که چندان حال و حوصله مراجعه به فرهنگ های گرانسنگ و پرحجم کهن، نظیر العین و لسان العرب و قاموس، را ندارند، فرهنگ دو جلدی - و در یک چاپ: تک جلدیِ - المعجم الوسیط که دانشوران مصر ترتیب داده اند و مشخصاتش در همین مقاله گذشت، در بیشینه موارد، کفایت می کند.

28. نمونه بیّن آن، تفسیرالمیزان است که با آنکه دو بار ترجمه گشته، هنوز هم بسیاری از اهل دانش برای فهمیدن مقصود جناب علامه، باید به متن عربی سخن وی مراجعه کنند. این اثر سترگ و ماندنی، همسان برخی دیگر از گنجینه های معرفتی مسلمانان، همچنان در انتظار ترجمه ای آبرومند می سوزد.